



Original Article

An Explanation on Non-Evolution of Modern State in Afghanistan and Its Effects on Human Rights

Mahnaz Bayat Komitaki¹, Shahryar Nabavi²

ABSTRACT

The nation-state in legal and political application, is a political organization of society consisting of a government, people and a land with certain borders. The stability of a strong and structured nation-state plays an essential role in the distribution, redistribution, preservation, protection and safeguarding of Individual Rights. In this perspective, the efficiency of the government depends on its success in securing human rights. When we study the structural problems of the modern state in Afghanistan, we clearly understand the root of the functional defects of its institutions in protecting fundamental rights and freedoms and of other government functions. The problems faced by the Afghan government, due to the lack of a political structure, the preservation of the traditional system and the lack of laws that focus on the realities of society, have led to disruptions to the process of nation-building. Therefore, human rights in Afghanistan, mostly relying on the Bonn Agreement and influenced by the concerns and cultural exports of foreign Individuals, and due to their continuous presence in this country and its economy's reliance on foreign aid, have become a substitute and forced priority of the state; Therefore, neither normatively nor institutionally, the human rights discourse has been able to make practical progress worthy of the propaganda and expenses spent in Afghanistan. This article seeks to answer the question of the relationship between the obstacles to the formation of a modern state in Afghanistan and the issue of human rights. In addition to providing a general picture of the obstacles facing Afghanistan in establishing a modern nation-state, it also analyzes the impact of the failure to build a modern state on the incomplete enjoyment of human rights for the people of that land.

KeyWords: Modern State, Human Rights, Universality, Legitimacy, Dual Active

How to Cite: Bayat Komitaki, Mahnaz, Nabavi, Shahryar, "An Explanation on Non-Evolution of Modern State in Afghanistan and Its Effects on Human Rights", Legal Research, Vol. 27, No. 108, 2024, pp: 121-136.

DOI: <https://doi.org/10.48308/jlr.2021.185289.1709>

Received: 31/08/2020-Accepted: 27/06/2021

1. Assistant Professor, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

2. Ph.D. Candidate, Faculty of Law, University of Tehran: Farabi College, Qom, Iran

Corresponding Author Email: shahryar.nabavi@ut.ac.ir



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



ایضاحی بر عدم تکوین دولت مدرن در افغانستان و تاثیر آن بر مسئله حقوق بشر

مهناز بیات کمیتکی^۱، شهریار نبوی^۲

چکیده

دولت-ملت در کاربرد حقوقی و سیاسی، عبارت از سازمان سیاسی جامعه است که متشکل از حکومت، مردم و سرزمینی با مرزهای معین است؛ ثبات دولت-ملت مقتدر و ساختارمند، نقشی محوری و اساسی در توزیع، بازتوزیع، حفظ، حمایت و تضمین حق‌ها دارد. از این منظر، کارآمدی دولت به کامیابی‌اش در تأمین و تضمین حقوق بشر وابسته است. زمانی که مشکلات ساختاری دولت مدرن در افغانستان را مطالعه می‌کنیم، ریشه نقایص کارکردی نهادهای این کشور در زمینه حمایت از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین و سایر کارکردهای دولت را به روشنی درمی‌یابیم. مشکلات فراروی دولت افغانستان که از عدم وجود ساختار سیاسی، حفظ نظام سنتی و فقدان قوانین معطوف به واقعیت‌های عینی جامعه نشئت می‌گیرد، پیامدهایی نظیر اختلال در شکل‌گیری مفهوم ملت را به دنبال داشته است. از این‌رو، حقوق بشر در افغانستان، بیشتر با اتکا بر توافق بن و متأثر از نگرانی‌ها و صادرات فرهنگی نیروهای خارجی و در اثر حضور مستمر آنان در این کشور و اکتفا بر اقتصاد آن بر کمک‌های خارجی به اولویت بدلی و اجباری دولت مبدل شده است؛ فلذا نه به لحاظ هنجاری و نه به لحاظ نهادی، گفتمان حقوق بشر، نتوانسته پیشروی عملی، درخور تبلیغات و هزینه‌های صرف‌شده در افغانستان داشته باشد. نوشتار حاضر در پی پاسخ به پرسش از نسبت موانع تشکیل دولت مدرن در افغانستان و مقوله حقوق بشر است و ضمن ارائه تصویری کلی از موانع پیش‌روی کشور افغانستان برای ایجاد دولت-ملت مدرن، به تحلیل اثر عدم ساخت دولت مدرن بر ابتر ماندن برخورداری از حقوق بشر برای مردمان آن سامان می‌پردازد.

کلید واژگان: دولت مدرن، حقوق بشر، جهان‌شمولی، مشروعیت، دوگانه فعال.

استناد به این مقاله: بیات کمیتکی، مهناز، نبوی، شهریار، «ایضاحی بر عدم تکوین دولت مدرن در افغانستان و تاثیر آن بر مسئله حقوق بشر»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره ۲۷، شماره ۱۰۸، دی ۱۴۰۳، صص: ۱۲۱-۱۳۶.

DOI: <https://doi.org/10.48308/jlr.2021.185289.1709>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۰۶

۱. استادیار، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

۲. دانشجوی دکتری، دانشکده حقوق، دانشگاه تهران: پردیس دانشکدگان فارابی، قم، ایران

ایمیل نویسنده مسئول: shahryar.nabavi@ut.ac.irCopyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

مقدمه

چیستی و ماهیت «دولت مدرن» در ادبیات سیاسی و حقوقی، مسئله‌ای به شدت مورد منازعه و اختلافی است.^۱ باین حال، از آنجایی که موضوع بحث حاضر پردازش نظری چیستی دولت نیست، از بررسی دیدگاه‌های عرضه‌شده در این باب خودداری و فقط بر هسته سخت مفهومی دولت مدرن تأکید می‌کنیم. دولت پدیدار مدرنی است که ظهور آن، تغییر در ادبیات و تحول در مفاهیم سیاسی را به همراه داشته است. پدیداری تکاملی و تجدیدشونده که پیدایی، پایایی و پویایی آن نشان ورود بشر به عصر جدیدی است که در آن، خبر و اثری از رابطهٔ قیم‌مابانه میان فرمانروا و مردم نیست. حتی برخی پژوهشگران اعتقاد دارند که «تقسیم دولت به مدرن و غیر آن، موجه به نظر نمی‌رسد؛ دولت، دولت است و دولت، همواره مدرن است».^۲ حال، بایستی دید این پدیدار مدرن که تحولات اساسی و چشم‌گیری را در سپهر سیاست و اجتماع بر جای گذاشته، از چه خصوصیات و ویژگی‌هایی برخوردار است: قلمرو جغرافیایی یا سرزمین، حاکمیت یا انحصار به‌کارگیری ابزار اعمال قهر مشروع، ساختار غیرشخصی قدرت سیاسی و مردمی که در درون زیستگاه سرزمینی به افراد صاحب حق یعنی شهروند بدل گردیده‌اند.

از همین روست که از گذشتهٔ دور تاکنون در فلسفهٔ سیاسی مدرن، از منظر کسانی چون جان لاک، هدف آشکار از تأسیس دولت با ویژگی‌هایی که برشمرده شد، حفظ حقوق افراد از جمله حق حیات، آزادی و مالکیت قلمداد گردیده است. «حقوق طبیعی، اساس تمام حقوق اجتماعی بوده و در این تعبیر کهن، حقوق طبیعی معادل حقوق بشر در معنای امروزی آن به حساب می‌آید. بر همین اساس وفق نظریهٔ دولت مشروطه، بهترین دولت، دولت محدود و مشروط به قانون تلقی گردیده که حقوق طبیعی را ملحوظ می‌دارد».^۳ لهدا در این معنا، مطلوب‌ترین دولت، دولتی است که در چارچوب آن بتوان حقوق بشر را تأمین و تضمین کرد.

هم‌راستا با این دیدگاه و در یک تحلیل بنیادی، «حقوق‌ها، به مثابه "برگ برنده"ی در برابر تصمیم‌گیری‌های سیاسی توسط حکومت دموکراتیک توصیف شده‌اند. از این مرئی و منظر، حق‌ها مهم‌اند؛ زیرا از چشم‌انداز حکومت و از چشم‌انداز کسانی غیر از دارندهٔ حق، در آنچه می‌تواند انجام گیرد، محدودیت‌هایی ایجاد می‌کنند».^۴ این محدودیت‌ها، افراد و جامعهٔ مدنی را از گزند پیشروی اقتداری دولت، که با ذات چنین نهادی ممزوج است، حفظ می‌کند. چنین حفظ و حراستی، اهمیت و جلوهٔ ویژه‌ای در جوامعی می‌یابد که همواره اسیر دور باطل استبداد و سلب حق بوده‌اند.

اهمیت حراست از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین به میزانی است که در نظرگاه عده‌ای، می‌بایست زمانه‌ای را که در آن به سر می‌بریم، عصر انقلاب حق بنامیم. ریشه‌های انقلاب معاصر حق را باید در پیروزی قدرت اجتماعی بر قدرت سیاسی، برداشت‌های فردگرایانه از جامعه و شکل‌گیری نظام سیاسی بر بنیاد فرد صاحب حق جست‌وجو کرد. بر این مبنای، گفتمان حق، نیروی خود را از تغییری عمیق در برداشت انسان از رابطهٔ سیاسی دولت و شهروند دریافت می‌دارد. اینک، تمرکز سنتی اندیشهٔ سیاسی بر حقوق حکام و وظائف اتباع وارونه شده به گونه‌ای که امروزه بر حقوق شهروندان و تعهدات حکومت تأکید می‌شود. این وارونگی در عمل، تأثیری مهم بر چگونگی شکل‌گیری اقتدار حکومتی داشته است. این تأثیر زمانی

۱. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: وینسنت، اندرو، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.

۲. محمدی، عبدالعلی، «سازوکارهای حقوقی تاسیس دولت مدرن و موانع کارآمدی آن در افغانستان»، رساله دکتری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳. (شماره صفحه ندارد)

۳. وینسنت، پیشین، ص ۱۶۴.

۴. جیکوبز، لزی، *درآمدی بر فلسفه سیاسی نوین*، ترجمه مرتضی جیریایی، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷.

بیشتر آشکار می‌شود که به حق‌ها نقش موضوعه و نهادی نیز داده می‌شود.^۱ وارد ساختن حقوق و آزادی‌های بنیادین در فرایند موضوعه‌سازی، دگرگونی عمیقی در فهم ما درباره‌ی ماهیت، قلمرو و مبنای اقتدار سیاسی دولت مدرن ایجاد و میزان موفقیت آن در تضمین این حقوق را به سنگ محک اندازه‌گیری میزان کارآمدی و کارایی نظام سیاسی مبدل می‌کند. به بیان روشن‌تر، «نظام هنجاری حقوق بشر، اینک ماهیت و ستفالیایی دولت را به شدت تحت الشعاع قرار داده و با محوریت بخشیدن به فرد صاحب حق در مفهوم دولت و تأکید بر حقوق افراد و تعهدات حکومت، دولت تکلیف‌مدار یا تعهدبنیاد را آفریده است. از این روست که فضای غالب در گفتمان حقوق بشر، فضای تضمین حقوق افراد در برابر دولت بوده و ادبیات حاکم بر اسناد بین‌المللی حقوق بشر در رابطه با دولت‌ها، ادبیاتی تعهدمدار و تکلیف‌محور است».^۲

آنچه در بحث حاضر واجد اهمیت است، تأکید بر نقش مهم و محوری دولت در اجرا، ارتقا و حمایت از حقوق بشر است؛ دولت در مفهوم حاکمیت، نقشی اساسی را در این روند داراست و نهادهای ملی حقوق بشری نیز جدای از این ساختار قابل تحلیل و ارزیابی نیستند. لذا مراد از اقامه‌ی چنین مقدمه‌ای، ورود به تحلیل ساختار دولت در افغانستان و بررسی عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن است.

در این چارچوب، پیش‌انگاره‌ی نوشتار حاضر آن است که بحران کارآمدی و مشروعیت و شکنندگی مفهوم دولت در افغانستان، سبب ابتر ماندن پروژه‌ی حقوق بشر و در نتیجه ناکارآمدی نهاد ملی حقوق بشر در این کشور شده است که در ادامه به تبیین تفصیلی دلایل طرح این مدعا خواهیم پرداخت.

۱. ضعف ساختار دولت و تأثیر آن بر مسئله‌ی حقوق بشر؛ از ناکارآمدی تا ناکامی

آن‌گونه که بیان شد، مصنفان فلسفه‌ی سیاسی و حقوق‌دانان حقوق اساسی، عمدتاً عناصر و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده‌ی دولت مدرن را بر سه محور متکی دانسته‌اند: سرزمین، جمعیت و حاکمیت. در این فراز از سخن، نویسندگان بر این باورند که سه عنصر مذکور ناشی از دیدگاهی ساخت‌گرا و عینیت‌مدار به مقوله‌ی دولت است؛ برای شفافیت مراد و صحت این ادعا لازم است تا به استقرا از مصادیق پرداخته و به قدر بضاعت مزجات خویش، توجه پژوهشگران این حوزه را به سمت ادعای مطروحه از جانب خود بخوانیم.

«پایه‌ی اندیشه‌ی نویسندگان و رجال سیاسی فرانسه در مورد مفهوم شکل‌گیری ملت، بر اصل اراده‌ی زیست دسته‌جمعی استوار است؛ عناصر روانی نظیر حوادث تاریخی، جنگ، صلح، موفقیت‌ها و شکست‌ها ایجاد خاطره‌ی مشترک و روح مشترک ملی می‌کند».^۳ لذا باید به مفاهیمی نظیر نظام ارزشی مشترک، تصورات زیست دسته‌جمعی و اراده‌ی دسته‌جمعی و هستی اجتماعی توجه کرد. «هستی اجتماعی دربرگیرنده‌ی هستی طبقاتی و عوامل غیرطبقاتی شامل قومیت، ملت، نژاد، جنس زیست‌شناسانه در بدو تولد و غیره است که در پیوندی پیچیده و وثیق با یکدیگر تجربه‌های زیسته‌ی مردمان را تعیین می‌بخشد».^۴ به‌واقع، وجود خاطرات مشترک همجنس و همخط در وجه ملی و تمدنی مشترک، سبب بسترسازی برای تمایل به زیست جمعی و تقویت انسجام و همبستگی می‌شود؛ به گونه‌ای که فراهم آوردن امکان زیست‌جمعی و پرداخت هزینه‌ی احتمالی آن در نزد مردمان بدیهی جلوه می‌کند. نیک واضح است که چنین زمینه‌ای مسیر حرکت اندیشگی جامعه

۱. نک به: لاگین، مارتین، *مبانی حقوق عمومی*، ترجمه محمد راسخ، تهران: نی، ۱۳۸۸.

۲. بالوی، مهدی و مهناز بیات کمیته‌ی، *دولت حق بنیاد*، تهران: مجد، چاپ اول، ۱۳۹۶، ص ۳۱۶.

۳. قاضی شریعت‌پناهی، سید ابوالفضل، *بایسته‌های حقوق اساسی*، تهران: میزان، چاپ چهل و هفتم، ۱۳۹۲، ص ۵۸.

۴. مالجو، محمد، *چهره ژانوسی اکتبر: هاله کودتایی یک انقلاب*، تهران: آگاه، چاپ اول، ۱۳۹۷، ص ۸۹.

را به سمت و سوی شکل‌گیری مفهوم مصلحت عمومی سوق خواهد داد؛ به دیگر سخن، مفهوم مصلحت عمومی، که بنا و پیش‌انگاره‌ی اساسی شکل‌گیری دولت مدرن و تفهیم ضرورت آن در نزد افراد است، وابستگی مستقیمی به خاطرات و ارزش‌های مشترک جمعی دارد و هرگونه خلجان، سستی یا رکود در این بستر بای‌نحو، سبب اختلال در فرایند تبدیل دسته و گروهی از انسان‌های ساکن در سرزمینی مشخص به «ملت» خواهد شد و بی‌شکل‌گیری مفهوم ملت، دولت مدرن و مستحکم دچار استبعاد مفهومی است.

عطف به ایضاح فوق، نگارندگان چنین می‌اندیشند که عناصر سازنده‌ی دولت مدرن، واجد رکن رابعی به نام «هویت مشترک جمعی» یا دست‌کم احساس قرابت به چنین هویتی است؛ هرچند برخی نویسندگان نظیر مرحوم استاد قاضی شریعت پناهی ذیل عنصر جمعیت، اشاره‌ای به هویت و ارزش‌های مشترک داشته‌اند، به نظر می‌رسد میزان اهمیت این رکن بسیار بیش از آن است که بخواید زیرمجموعه‌ی عنصری دیگر باشد. راقمین سطور اعتقاد دارند رکن اصلی تشکیل دولت مدرن، نه سرزمین، بلکه هویت و باورهای مشترک جمعی است.

در سبیل تثبیت این ادعا، می‌توان از افغانستان استقرا نمود؛ جمعیت ساکن در سرزمین موسوم به افغانستان، به ادله‌ی متعدد تاریخی و فرهنگی، فاقد حس هویت و ارزش‌های مشترک جمعی هستند و برخی خط‌کشی‌ها فی مابین آنان به قدری پررنگ است که مانع تشکیل منسجم چنین هویتی می‌شود؛ لهذا به دلیل فقد این عنصر، مفهوم مصلحت عمومی، منفعت جمعی، ملت و النهایه دولت مدرن دچار امتناع نظری و عملی هستند. فلذا از اس و اساس، مفهوم دولت منتزع است و به دنبال این انتزاع، تعهدات و نقش‌های دولت دچار نقصان خواهد بود و نمی‌توان آنان را مراد کرد.

نگارندگان بر این پندارند که ماجرا از این نقطه آغاز می‌شود؛ عطف به توضیحات فوق‌المعنون، دولت افغانستان در هر چهار محور و پایه‌ی شکل‌گیری نهاد دولت با مشکلات عدیده‌ای مواجه است؛ در بحث قلمرو، منازعات تاریخی و قومی مستمر بر سر یکپارچگی این سرزمین و تفاوت‌های عمیق فرهنگی و زبانی بخش‌های مختلف آن با یکدیگر، در حوزه‌ی حاکمیت و ابزار انحصار قهر، علاوه بر ضعف اعمال قدرت در سراسر سرزمین افغانستان به صورت یکپارچه و شبیه شدن دولت این کشور به یک دولت ناتوان^۱ در برخی مناطق قبایلی و ولایات جنوبی و شرقی، این دولت با مشکلات ابزاری و لجستیکی در زمینه‌ی اعمال قدرت و حاکمیت سخت مواجه است. در حوزه‌ی ساختار غیرشخصی نهاد دولت، افغانستان به سبب پیوندهای وثیق با سنن قومی و مشکلات تاریخی و فرهنگی، که در مباحث آتی بیشتر بدان می‌پردازیم، نتوانسته است ساختار قدرت را در عرصه‌های عمومی غیرشخصی کند و همواره نهادها به شدت به افراد وابستگی داشته‌اند و قوام و قیام هر نهاد، به پیچیدگی‌های شبکه‌ای اشخاص کاریزماتیک متصل بوده است؛ در حوزه‌ی مشروعیت نیز بحران جدی مشروعیت در برخی ولایات درمورد اصل حکومت دموکراتیک جدید عموماً از ابتدا، و درباره‌ی دولت وحدت ملی فعلی اشرف غنی احمد زی و عبدالله عبدالله به سبب مبنای توافقی غیرقانونی آن و عدم شفافیت، خصوصاً وجود داشته و دارد.

در بحث مشروعیت، یکی از مسائلی که تمام متفکران سیاسی برای تقویت مشروعیت بر آن تأکید کرده‌اند، رابطه‌ی بین افکار عمومی و قدرت سیاسی است. «مشروعیت حکومت مستلزم رضایت شهروندان و مشارکت افکار عمومی خواهد بود. علاوه بر این، تأمین منافع اقتصادی و مسئله‌ی داوری و موضع نسبت به ارزش‌های بومی و جمعی مورد احترام جامعه در مسئله‌ی مشروعیت مؤلفه‌های اثرگذارند»^۲. در هر سه مؤلفه، رضایت شهروندان، منافع اقتصادی و ارزش‌های جمعی، دولت

^۱. Fail State

^۲. روحانی، حسن، *اندیشه‌های سیاسی اسلام*، تهران: کمیل، چاپ سوم، ۱۳۹۱، ص ۲۰۱.

افغانستان از بدو ایجاد در سال ۲۰۰۱ با بحران و تنش مواجه بوده است؛ عملکرد ضعیف در تأمین امنیت عمومی، جولان دادن شبه‌نظامیان و تروریست‌ها و خودسری نیروهای خارجی نمودهایی از مخدوش بودن رضایت شهروندان است. در مسائل اقتصادی نیز وضعیت معیشتی و رشد اقتصادی و مسئلهٔ فساد مالی در این کشور تعریفی ندارد. در باب ارزش‌های جمعی، همان‌طور که در ادامه به تفصیل توضیح داده خواهد شد، دولت افغانستان در مسائلی نظیر مشارکت زنان، دموکراسی و حقوق بشر نتوانسته است در تبیین ضرورت و اقعان افکار عمومی و ایجاد اجماع موفق عمل کند.

سازوکار حقوقی دولت مدرن در افغانستان، به سبب نظم ساختاری آسیب‌پذیر و شکننده در قانون اساسی در حوزه‌هایی نظیر تفکیک قوا و ساختار دولت و همچنین نظم اجتماعی شبکه‌ای و نامطمئن آن به سبب تعارض‌های قومیتی، عرف‌ها و ساختارهای شبه‌فئودالی و پیشامدرن، به شدت شکننده و ضعیف و محل ابهام است.

افزون بر مطالب پیش‌گفته، بایستی توجه داشت که از آنجایی که نقایص اجرای حقوق بشر، به همان میزان که از خاص‌گرایی^۱ دولت ناشی می‌شود، از نابرابری‌های نظام‌مند دولت‌ها و مناطق، در توانایی‌شان برای تأمین معاش، امنیت و احترام نیز ناشی می‌شود؛ به عبارت دیگر، تقسیم ساختاری نظام جهانی به اقتصادهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته، حوزه‌های امنیت و ناامنی، فرهنگ‌های مسلط و تابع، در کنار بازتوزیع این نابرابری‌ها در درون دولت، منبع اصلی مشکلات اجرای حقوق بشر است؛^۲ لذا مشاهده می‌کنیم که ثبات دولت ملت مقتدر و ساختارمند، نقشی محوری و اساسی در توزیع و بازتوزیع و حفظ و حمایت و تضمین حقوق دارد. در این راستا، وقتی مشکلات ساختاری دولت مدرن در افغانستان را مطالعه می‌کنیم، ریشهٔ نقایص کارکردی نهادهای این کشور در زمینهٔ حقوق و آزادی‌های بنیادین و سایر کارکردهای دولت آشکار خواهد شد. نهادها، به‌ویژه نهاد ملی حقوق بشر، نهادهایی نحیف و نیازمند حمایت و تثبیت‌اند که ساختار الکن و معیوب دولت در این کشور نمی‌تواند تأمین‌کنندهٔ چنین حمایتی باشد؛ به عبارت بهتر، پیش‌شرط کارکرد صحیح و روان نهادها در این کشور موجود نیست.

همچنین، فقدان تشکیلات مدون، ایجاد رقابت‌های منفی و تلاقی و تصادم افکار، روح یکپارچگی جامعه را منهدم می‌کند. «عدم شکل‌گیری و انسجام ضوابط و نهادها، انتقال قدرت به شکل خشونت‌آمیز را طی سالیان طولانی به رویه‌ای عادی بدل کرده است».^۳ روشن است در این فضا، نظم حقوقی در معرض تهدید است یا به عبارتی رادیکال‌تر، امتناع عینی دارد. لذا صحبت از حقوق بشر، آن‌هم در وجه نهادی، ناممکن خواهد بود.

۲. چالش‌های فراروی تحکیم حاکمیت ملی و تضمین حق‌ها: مسیر سنگلاخ!

استمرار بی‌ثباتی در افغانستان، در دههٔ گذشته، پیامدهای امنیتی، اقتصادی و سیاسی متفاوتی دربر داشته است. «تحولات افغانستان همواره بر سه سطح تأثیرگذار بوده است: در سطح ملی، موجب شده که کلیهٔ زیرساخت‌های این کشور در بدترین شرایط قرار بگیرد. در سطح منطقه‌ای، موجب گسترش ناامنی و ایجاد تهدیدات در زمینه‌های مختلف به‌ویژه برای همسایگان شده است. در سطح بین‌المللی نیز، گسترش تروریسم و انتقال مواد مخدر را می‌توان با اهمیت تلقی کرد. در چنین شرایطی، افغانستان به عرصهٔ رقابت بین گروه‌های داخلی و برخی از بازیگران تأثیرگذار منطقه‌ای و بین‌المللی مبدل

^۱. Particularism

^۲. بنتام، دیوید، *دموکراسی و حقوق بشر*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۹، ص ۳۳۵.

^۳. دانش‌بختیاری، محمد قاسم، *ریشه‌های بحران و راه توسعه سیاسی در افغانستان*، به کوشش ستاد پشتیبانی افغانستان، تهران: مؤسسه انتشاراتی نور، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۱۱۸.

شده است. معمولاً در این شرایط رقابت، بستری برای بی‌ثباتی به وجود می‌آید و گروه‌های غیردولتی مخرب، از فضای بی‌ثباتی برای تحقق اهداف خود و افزایش ناامنی بهره می‌برند.^۱

باید اضافه کرد که در چنین شرایطی، طبیعتاً فضای مساعد برای رشد تروریسم، چنان‌که روزانه شاهد آن هستیم، فراهم می‌آید؛ تروریسم اقدامی ویرانگر و فی‌نفسه موجد نقض بسیاری از حقوق اساسی بشر است. «صورت دیگر تروریسم، شکل‌گیری فرایندی سازمان‌یافته از نقض حقوق بشر به‌ویژه وضعیت‌های نابرابر "میان" اجتماعات و "در" اجتماعات است. بارزترین نماد ویرانگری تروریسم، ویرانگری اقسام نظم‌ها و ساختارها و در رأس آن، نظم حقوقی خواهد بود».^۲ پر واضح است هرگونه احترام، حمایت، ترویج و ارتقای حقوق بشر متکی به نظم حقوقی و هرگونه تلاش برای حمایت و ارتقا به‌وسیله نهاد ملی، نیازمند نهادسازی و ساختارهای مستحکم است؛ چنین شرایطی مؤید استبعاد آشکار از اهداف مد نظر گفتمان حقوق بشر خواهد بود.

در بُعد نظام حقوقی، دولت افغانستان با چالش‌هایی در مسئله حقوق بشر مواجه است. از جمله آنها، برخورد میان مواد ۳ و ۷ قانون اساسی ممکن است باشد. بنابر ماده ۷ قانون اساسی، دولت مکلف به رعایت منشور ملل متحد، معاهدات و میثاق‌های بین‌المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر است. در اصطلاح حقوقی، به نظر می‌رسد «رعایت» عبارت است از احترام کردن و عدم نقض معاهدات و منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی و سایر معاهدات. راجع به این ماده و سایر مواد مربوط به حقوق بشر در قانون اساسی، بحث و گفت‌وگوهایی میان نمایندگان لویی جرگه و کمیسیون تسوید قانون اساسی صورت پذیرفت. راجع به فقره پنجم مقدمه، یعنی رعایت منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر، در کمیته‌ها بحث‌های مفصل صورت گرفته و مقید به «چارچوب ارزش‌های دینی و شریعت» گردید. (از جمله تأکید استاد برهان‌الدین ربانی، رئیس جلسه، بر محدودیت حقوق بشر به تعارض با ارزش‌های ملی و دینی)^۳ و تقریباً جمله و کلاً بر این نظر بودند که حقوق بشر را تا جایی رعایت کنیم که مخالف اسلام نباشد.^۴

التهابه، از بررسی مشروح سخنان و مذاکرات و تطبیق آن با ماده نهایی تصویب شده این نتیجه به دست می‌آید که نویسندگان و مصوبان قانون اساسی خواسته‌اند شریعت را با حقوق بشر جمع کنند. به عبارت بهتر، طبق مواد ۳ و ۷ قانون اساسی، در نظام حقوقی افغانستان هم شریعت نافذ است و هم حقوق بشر. از همین‌رو، گرایش درمورد تطبیق حقوق بشر در افغانستان کمتر مشاهده می‌شود. «تجارب نشان می‌دهد که محاکم حتی کنوانسیون‌ها و معاهداتی را که شورای ملی تصویب کرده است و بعد از توشیح رئیس‌جمهور در جریده رسمی نشر شده‌اند، در فیصله‌ها مورد استناد قرار نمی‌دهند و حتی مردم در برخی ولایات هنوز حقوق بشر را ضد دین تلقی می‌نمایند».^۵

در چنین مقامی، دو نکته قابل توجه است: نخست، مشکلی شکلی و حقوقی در ساختار حقوق اساسی افغانستان که

۱. واعظی، محمود، *بسترها و موانع همکاری بازیگران خارجی در افغانستان*، در: افغانستان؛ یک دهه پس از سقوط طالبان، به کوشش

محمود واعظی، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، چاپ اول، ۱۳۹۱، ص ۷۲.

۲. ساعد، نادر و همکاران، *تروریسم و حقوق بشر*، به کوشش کرسی حقوق بشر صلح و دموکراسی یونسکو، تهران: دادگستر، چاپ اول، ۱۳۸۹، ص ۷.

۳. در این زمینه، صورت سخنان مرحوم برهان‌الدین ربانی، شیخ آصف محسنی و عبد رب رسول سیاف، از رهبران مجاهدین نمایندگان اثرگذار لویی جرگه قانون اساسی، در مورد بحث حقوق بشر و بیان نقطه نظرات آنان در خصوص فشار اروپا درمورد کمک‌های مالی، بسیار خواندنی، آموزنده و تامل‌برانگیز است!

۴. عبدالله، نظام‌الدین، *شرح مختصر قانون اساسی افغانستان*، کابل: سعید، چاپ اول، ۱۳۹۴، ص ۳۳.

۵. همان، ص ۳۵.

تکلیف تعارض دو ماده را مشخص نکرده است. به عبارت بهتر، تکلیف قوه مؤسس با خودش در زمینه شریعت و حقوق بشر روشن نبوده و از این رو برای صورت حقوقی بخشیدن به باورهای ایدئولوژیک راسخ خود، ماده ۳ و برای جلب حمایت خارجی‌ها و محروم نشدن از کمک‌های بین‌المللی تن به تصویب ماده ۷ داده است؛ دوم اینکه، به باور نگارندگان، در پس این تعارض بحرانی خودنمایی می‌کند: بحران «فقدان اجماع». به نظر می‌رسد هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌دولتی، جامعه و سیاستمداران افغانستانی در درجه اول و بازیگران و همکاران بین‌المللی افغانستان در درجه دوم، عاجز از ایجاد اجماعی در مسئله حقوق بنیادین و مسائل حقوق بشری بوده‌اند. بحران فقدان اجماع هم در مرحله تأسیس و هم در مقام استمرار به چشم می‌آید. حقوق بشر تحفه‌ای اجباری است که برای جلب حمایت و کمک‌های اقتصادی خارجی با اکراه پذیرفته شده است. فقدان اجماع بر یک موضوع، هم آن را در صحنه مبارزات اجتماعی بی‌یاور رها می‌کند و هم در سطح سیاسی، مانع سیاستگذاری‌های مبتنی بر اجماع و دقت و اراده در اجرا خواهد شد.

بحث شریعت و تأثیر آن در نهادینه شدن حاکمیت قانون در افغانستان، البته بحثی تفصیلی است. قانون با آنکه در ظاهر دارای مفهومی ساده و بسیط است، همواره با مباحث عمیق و پریپیچ‌وخمی همراه بوده است که از یک سو آن را در مرکز و محور تمام مباحث مربوط به نظام زندگی جمعی قرار می‌دهد و از سوی دیگر، مقتضای تحول معنا و کارکرد آن به تناسب تحولات پیوسته در زندگی اجتماعی است. تحول فهم در معنا و ماهیت قانون، زمانی بیش از همه جلب توجه می‌کند که نظام زندگی جمعی جامعه با تحولاتی همراه می‌شود که بخواهد آن را به سمت و سوی ایجاد دولت مدرن رهنمون گردد؛ اهمیت این رویکرد در بحث ما، از آن روست که «در جوامع دین‌مدار از جمله افغانستان، فهم روشنی از قانون وجود ندارد. در این جوامع، قانون با مفاهیم مشابه دینی همانند حکم، تکلیف، امر و در کل با شریعت و چه بسا قواعد عرفی، یکسان و همسان دانسته می‌شود. بنابراین، نخستین گام اساسی در راستای برداشتن موانع کارآمدی دولت مدرن در افغانستان، اصلاح رویکرد به قانون و تبیین درست نسبت میان قانون و شریعت است.»^۱ لذا نهادینه شدن اصل حاکمیت قانون و مفهوم قانون به طور عام در افغانستان با مانع روبه‌روست که قطعاً یکی از اصلی‌ترین دلایل عدم توفیق پروژه حقوق بشر در این کشور به حساب می‌آید.

علاوه بر ضعف در تبیین حاکمیت قانون، گریز از قانون نیز باعث فشل شدن سازوکارهای حقوقی شده است. هرچند، میان احساس گریز از قانون از یک سو و هرج‌ومرج در روند قانون‌گذاری و عدم تبیین اولویت‌ها و فقدان انسجام سیاست‌گذاری‌ها از سوی دیگر، ارتباط تنگاتنگ وجود دارد. «اگر قانون‌گذاری از روند صحیح برخوردار نباشد یا فاقد محتوای عقلانی باشد، انتظار داشتن از مردم برای گرایش به اجرای قانون، فاقد وجهه منطقی است.»^۲

نظام حقوقی افغانستان، به‌ویژه در مسائل مربوط به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، نوپاست؛ قوانین اساسی پیشین افغانستان، بیشتر به منظور تحکیم پایه‌های قدرت حکومت‌ها و ارگان‌های حاکمه تدوین شده بودند. اگر بخشی از قانون اساسی به حقوق افراد و اتباع کشور تخصیص داده شده بود، بنابر عدم موجودیت شرایط و زمینه‌های تطبیق، مورد استفاده عملی قرار نگرفت. «در قانون اساسی فعلی، فصل دوم به دو بخش از آزادی‌ها و حقوق و امتیازات توجه مبذول داشته است. یک بخش، ارتباط به آن عده از دساتیر^۳ حقوقی می‌گیرد که به منزله حقوق ذاتی و بنیادی اتباع جامعه

۱. محمدی، پیشین، ص ۲۲۲.

۲. محقق داماد، سید مصطفی، *دین فلسفه و قانون*، تهران: سخن، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۲۳۶.

۳. توضیح آن که به لحاظ دستور زبان، واژه «دستور» فارسی است و جمع بستن آن به صورت مکسر نادرست خواهد بود. لکن در ساخت زبانی مردم افغانستان استفاده می‌شود. در این جا به سبب استفاده از این واژه در متن اصلی منبع مرجع، نگارنده ناگزیر از حفظ کامل امانت‌داری شکلی و ماهوی بوده است.

پنداشته شده و در هر جامعه‌ای باید مورد احترام قرار بگیرد. بخش دیگری از حقوق اتباع به آن دسته از دساتیری تعلق می‌گیرد که در آن فرد علاوه بر حقوق ذاتی، من حیث یک عضو جامعه و در خصوص مکلفیت‌های دولت و ارگان‌های عامه، حقوق و امتیازاتی را حائز می‌گردد. به کلام دیگر، حقوق اجتماعی و سیاسی که دولت برای برقراری نظام سیاسی و تنظیم امور به نحوی که ممد ثبات سیاسی و اجتماعی باشد، به اتباع تفویض می‌کند. قانون اساسی اصولی را درباره حقوق و وجایب اتباع پی‌ریزی و مکلفیت‌هایی را به منظور اجرا و تحقق و ضمانت اجرایی این حقوق به دولت محول می‌کند. مع‌هذا، عمده‌ترین ضمانت اجرایی این حقوق و امتیازات مندرج در قانون اساسی، نحوه برخورد و طرز استفاده مردم کشور از این دساتیر است.^۱ درست است که چنین تدابیر و اصولی طراحی و در نظر گرفته شده است، لکن از هنجار تا به نهاد و از نهاد تا به عمل و اجرا، فاصله‌ای است که در جامعه افغانستان، به دلایل عدیده پیمودن آن بسیار دشوار است؛ فاصله‌ای که موجب می‌شود تا هنجارها از مرحله کتابت عبور نکنند و جامعه به‌رغم تحول در نظام دستوری و هنجاری بر منوال پیشین خود عمل کند.

۳. چالش‌های اجتماعی – فرهنگی

باید به این واقعیت توجه داشت که «افغانستان به‌تازگی به دموکراسی و آزادی توصل نموده و هنوز به قطع ریشه‌های استبداد نایل نشده است؛ لذا تفهیم و کاربرد آزادی‌های دموکراتیک، توسعه و اشاعه کالتور سیاسی در سطح کشور و تحقق اهداف قانون اساسی تمرین آموزنده‌ای است که جز با درک مسئولیت‌های ملی و گذشت زمان حاصل نخواهد شد».^۲ تمرین و آزمون دشواری که پشت سر گذاشتن آن برای جامعه چندپاره و ناهمگون افغانستان با چالش‌های اجتماعی و فرهنگی عدیده‌ای توأمان خواهد بود.

۳.۱. قومیت به مثابه مؤلفه مشروعیت

سرزمین افغانستان ترکیبی از اقوام و نژادهای مختلف است؛ لذا ساختار اجتماعی پیچیده و قبیله‌ای دارد؛ در چنین جامعه‌ای، فقدان حاکمیت‌های مقتدر مضاف بر فقر و عقده‌های تاریخی، ایجاد بحران هویت در قالب نژادگرایی، قوم‌گرایی و مذهب‌گرایی را متباز کرده و کشور را در ورطه ساختار ملوک الطوایفی سوق داده است. «تاریخ تحولات سیاسی افغانستان نشان می‌دهد که قوم‌گرایی عامل عمده مشروعیت نظام‌های سیاسی بوده است و اگر سه عامل اسلام، ناسیونالیسم و قومیت را معیار مشروعیت نظام‌های سیاسی در این کشور بدانیم، مع‌ذلک عامل قومیت در سیر تحولات آن، پررنگ‌تر جلوه نموده است».^۳

به عبارت بهتر، «هرچند قدرت سیاسی یا حکومت در گذشته افغانستان و حال آن، از منابع مشروعیت دیگری نظیر دیانت و ملیت نیز بهره گرفته، اما عنصر اصلی مشروعیت قدرت در افغانستان، همان عنصر بنیادین بنیان گذار، یعنی "قومیت"، بوده است».^۴

قومیت شکاف‌های موجود در جامعه را چنان تعمیق و تثبیت کرده که در اثر آن برای مردم ساکن در این حوزه جغرافیایی،

۱. هاشمی، محمد طاهر، *قانون اساسی و نظام سیاسی نوین افغانستان*، کابل: فرهنگ، چاپ دوم، ۱۳۸۹، ص ۷۸.

۲. همان، ص ۱۴۹.

۳. دانش‌بختیاری، پیشین، ص ۸۰.

۴. رواق، اولیور، *افغانستان اسلام و نوگرایی سیاسی*، ترجمه ابوالحسن سرو مقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ص ۲۹.

این ذهنیت پدید آمده است که برای دستیابی به قدرت یا سهم‌گیری در آن باید در قدم اول از قومیت [.....] ^۱ بود؛ حکایت تلخ حکومت در گذشته افغانستان از این قرار است که گروه حاکم، همان‌گونه که در کسب قدرت، شبکه محدود و بسته قومی ایجاد می‌کرد، در حفظ و نگهداری آن نیز از همین منطق پیروی می‌کرد؛ ^۲ لذا این وضعیت نه فقط مانع شکل‌گیری دولت به معنای محور وفاق ملی و عنصر نماینده هویت ملی گردیده، بلکه پر واضح است در این بستر، قومیت و وابستگی‌های انتسابی عاملی برتری‌زاینده برای افراد به حساب آمده است. آثار چنین امتیازی آشکار است؛ در این شرایط افراد نمی‌توانند باهم برابر باشند و باورها، اهداف، آرمان‌ها و ارزش‌ها تماماً صبغه قومی و انتسابی خواهد یافت و حتی خطر فاشیسم سازمان‌یافته نیز جامعه را تهدید خواهد کرد. در این شرایط، حقوق بشر، چه در سطح هنجاری و چه در سطح نهادی، مفهومی الکن است؛ برای پیشبرد حقوق بشر باید درد ریشه‌ای را علاجی جست: قومیت‌گرایی.

۳.۲. مصاف جهان‌شمولی حقوق بشر با جامعه سنتی و چندپاره: نزاع پرهزینه!

در ادبیات نظری موجود پیرامون حقوق بشر، بحث‌های دوقطبی شده درباره جهان‌شمولی یا نسبیت فرهنگی حقوق بشر در سال‌های اخیر ما را به سمت اجماع گسترده‌ای رهنمون می‌شود که درحقیقت هسته و اصل حقوق بشر به مثابه آرمانی برای تمام انسانیت است. لکن این گفتمان به مرور به این سمت‌وسو رفته که حقوق بشر معاصر جهان‌شمول است و در مقابل نسبی‌گرایان آن را به‌وضوح آورده فردگرایی غربی می‌دانند.^۳

نسبی‌گرایی با عطف به واقعیات عینی، جهان‌شمولی را مورد سؤال قرار داده است. به عبارت بهتر، وضعیت‌های خاص فرهنگی، اقتصادی، ملی و محلی ممکن است مانعی در مسیر اجرای مقررات بین‌المللی حقوق بشر باشند. به عبارت دیگر، تفاوت شرایط اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... کشورها، فرضیه جهان‌شمولی حقوق بشر را به چالش می‌کشد. از این رو، «تنوع فرهنگی کشورها، نیز به‌عنوان یکی دیگر از موانع تعیین و اجرای موازین بین‌المللی در نظام‌های داخلی مطرح می‌شود. بنابراین، نسبت جهان‌شمولی موازین حقوق بشر با ویژگی‌های بومی کشورها و تنوع فرهنگی آنها و رابطه نظام بین‌المللی با نظام‌های داخلی از مسائل مهم مربوط به اجرای حقوق بشر در عصر حاضر است که باید مورد مطالعه و ارزشیابی دقیق، تفصیلی و مستند قرار بگیرد و در موارد خاص سنجیده شود».^۴

در این مقال، تنوع فرهنگی و بحران قومیت‌گرایی در افغانستان، به مثابه چالشی جدی رخ می‌نماید. سؤال مهم و مسئله غامضی که نگارندگان آن را بسیار اساسی و محوری می‌دانند، امکان اجرایی کردن الگوها و هنجارهای بین‌المللی به‌ویژه در زمینه حقوق بشر برای جامعه سنتی و عرف‌گرای افغانستان است. پازل قومیتی، سنت‌گرایی، عرف‌های فرهنگی و قطع نسبتاً طولانی مدت رابطه جامعه با تحولات فرهنگی و سیاسی و فنی بین‌المللی در عمل امکان ارتباط و همدلی و همداستانی با جامعه بین‌المللی را از افغانستان سلب کرده است.

برای تعریف حقوق بشر، هم‌آ فرهنگ‌ها و ملت‌ها بایستی به هم‌اندیشی برسند و چون چنین هم‌اندیشی‌ای در تعریف حقوق بشر کنونی پدید نیامده است، پس حقوق بشر امروزی حقوق بشری نسبی است و هنوز با جهان‌شمولی فاصله دارد.

^۱ قومی که اکثریت ترکیب جمعیتی جنوب و شرق افغانستان را تشکیل می‌دهد.

^۲ محمدی، پیشین، ص ۱۸.

^۳ Ibhawo, Bonny. "Between Culture and Constitutional Evaluating the Cultural Legitimacy of Human Rights in the African State", *Human Rights Quarterly*, John Hopkins University Press, Volume 22, 2013, P 839.

^۴ ساجدی فومنی، محمد، «موانع تعیین موازین بین‌المللی حقوق بشر در نظام داخلی»، رساله دکتری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳، ص ۶۷.

اگرچه پایه‌های حقوق بشر در نزد همه ملل اصول قابل احترامی هستند، اما این برعهده یک کشور است که با توجه به اصول اخلاقی خویش به منظور حمایت از اخلاق، به تفسیر، مرزبندی، ضرورت و انسجام اصول بنیادین حقوق بشر بپردازد. «این نکته را می‌توان از تکمیلی بودن صلاحیت دادگاه‌های نظام‌های منطقه‌ای حقوق بشر نیز دریافت؛ چراکه ممکن نیست در حقوق بومی کشورهای گوناگون، به یک مفهوم اخلاقی مشترک دست یافت. به دلیل ارتباط مستقیم و مداوم مقامات یک کشور با هیجانات آن کشور، آنها شایستگی بیشتری در مقایسه با مقامات بین‌المللی در ارائه یک ایده دقیق از محتوای تقاضا در ضرورت، محدودیت یا مجازات دارند. لذا بر عهده مقامات ملی است که ارزیابی دقیقی از واقعیت نیازهای اجتماعی از مفهوم "ضرورت" در این موضوع داشته باشند»^۱.

حقوق بشر با به‌کارگیری شماری از مفاهیم هنجاری و حقوق سخت، ادبیات حاکم بر جامعه بین‌المللی را تحت‌تأثیر اخلاق قرار داد. با این‌همه مدنیت اخلاقی همواره در معرض نقض و تجاوز ناقضین حقوق بشر بوده است. «برای پشتیبانی از حقوق بشر و مدنیت اخلاقی، نیازمند رشد اخلاقی جوامع هستیم. در این زمینه مؤلفه‌ها و مصداق‌های اخلاقی حقوق بشر در جامعه بین‌المللی باید مورد حمایت قرار بگیرند»^۲.

پیش‌زمینه و مقدمه حقوق بشر و جامعه مدنی، استقرار برخی مفاهیم نظیر حق، رومداری و آزادی است؛ استقرار چنین مفاهیمی نیز نیازمند تمرین و استمرار اجتماعی و فردی و رشد اخلاقی خواهد بود؛ در این میان، آیا افغانستان زخم‌خورده و رنجور از چند دهه جنگ و آشفتگی، فرصت کافی برای تحول و پرداختن به چنین مسئله‌ای را داشته است؟ آیا بدون استقرار مفاهیم اولیه و بنیان هنجارها، می‌توان انتظار داشت نهادها بتوانند مستقلاً تحولی روبه جلو و ملموس ایجاد کنند؟

به بیان بهتر، نگارندگان بر این باورند که در جوامعی چون افغانستان که دچار انسدادهای فرهنگی و سیاسی مختلفی‌اند، ایجاد اجماع و تبیین ضرورت برای توسعه حقوق بشر و سایر هنجارهای بین‌المللی مدرن، اصلی اساسی است و وظایف اولیه حکومت‌ها علاوه بر ابعاد اقتصادی و سیاسی، در بعد فرهنگی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ حکومت‌ها باید با ابزارهای فرهنگی، مردمان خود را در مسیر مدنیت اخلاقی و پذیرش اصول اخلاقی مشترک و بنیادین و دست یازیدن به اجماعی بر حقوق انسانی و آزادی‌های بنیادین، رهنمون شوند.

۳.۳. جدال هویت و ارزش؛ مصاف نافرجام

در صد سال اخیر و در شرق، مفهوم «هویت» جایگاه مرکزی و مهمی را به خود اختصاص داده و در مرکز بیشتر مشکلات قرار داشته است. جنگ بر سر هویت ملی، دینی، مذهبی ظاهر ایدئولوژیک جنگ‌های رخ داده در شرق را تشکیل داده‌اند که البته در ژرفای خود دلایل ناپیدا و تاریک دیگری هم دارند.

«مهم‌ترین وظیفه هویت این است که رابطه گروه را با ابدیت برجسته سازد، نه اینکه آن را به زمان حال پیوند دهد. هویت در این معنا اشاره به هسته‌ای جاودان دارد. اشاره به چیزی که برای همیشه باقی خواهد ماند و تغییر در آن راه نخواهد یافت. گفتمان هویت جاودان، جوهری متافیزیکی دارد که براساس تصویری ذهنی شکل گرفته است که از پیش هویتی ایدئال و جاودان دارد و تاریخ نمی‌تواند آن را تغییر دهد. این هسته جاودان باعث می‌شود بیشتر هویت‌های فعال شرقی را هویتی به حرکت وادارد که در "گذشته مقدس و مکان مقدس" جا دارد. لذا هویت‌ها برای اینکه به حیات

۱. ذاکریان، مهدی، *مفاهیم کلیدی حقوق بشر بین‌المللی*، تهران: میزان، چاپ سوم، ۱۳۹۴، ص ۲۷.

۲. ذاکریان، مهدی، *همه حقوق بشر برای همه*، تهران: میزان، چاپ اول، ۱۳۹۲، ص ۴۷.

خود ادامه دهند و بتوانند زنده بمانند، حاضرند هر نوع مانور و بازی و بهانه‌تراشی را در پیش گیرند. سیاست نیز در شرق تبدیل به چارچوبی برای اسیر کردن همیشگی سوژه در قالب هویتی ابدی شده است.^۱ نگارنده بر این باور است حقوق بشر، همچون تمامی آورده‌های مدرن، که ابتدا بر ارزش‌های مدرن و غربی دارند و اساساً مفهوم نهادهای مدرن، در تمامی جوامع سنتی شرقی، به‌ویژه در موضوع بحث حاضر ما، یعنی افغانستان، برخورد ویژه و چالش اساسی با مفهوم هویت شرقی مبتنی بر باورها و ارزش‌های جهان سنت دارند.^۲ هویت و حفاظت از آن و به عبارتی، هراس مخدوش شدن هویت مقدس تاریخی مبتنی بر ارزش‌های بومی را شاید بتوان مهم‌ترین مانع فرهنگی در راه نهادهای مدرن به شمار آورد.

پروژه حقوق بشر در افغانستان، چه در سطح هنجاری و چه در سطح نهادی، از این برخورد مصون نبوده است. سازوکارهای مدرن و از جمله نهاد ملی حقوق بشر افغانستان برای اینکه بتواند عملکرد مناسبی برای تأمین اهداف مشخص خود داشته باشد، باید از سرمایه اجتماعی مناسب و پذیرش جمعی برخوردار شود. مادامی که بحران هویت و دفاع از آن برابر آنچه متن جامعه هجوم و تهاجم ارزش‌های «دیگری» می‌پندارد، ادامه داشته باشد، کشف و شکوفایی این سرمایه و پذیرش اجتماعی ممکن نخواهد بود.

در تکمله و بر طریق ایضاح لازم به تذکار است که غرق شدن در مفاهیم و مطالعات تبارشناسانه، قدری بیشتر نکات فوق‌الذکر را روشن می‌کند که رعایت اختصار و مضائق شکلی، مانع از طرح مفصل تر آن در این مجال کوتاه بوده است.

۴. دوگانۀ فعال؛ روبرویی ساخت اجتماعی و نظم حقوقی رسمی

مقصود از «ساخت اجتماعی» مجموعه‌ای عظیم و پیچیده و عمیقاً تاریخی است که فقط محصول زمانی آن در «اکنون» دیده می‌شود اما سازوکارها و ریشه‌های آن به طرز عمیق در لایه‌های مختلف تاریخ تنیده شده است و در گوشه‌های پنهان و آشکار در جامعه، الگوهای رفتاری جامعه و گروه‌های مختلف اجتماعی را تعیین می‌کند. آیا در هر جامعه‌ای با هر شرایطی از تاریخ، اقتصاد، فرهنگ، دین و حقوق می‌توان انتظار داشت که مفهوم حقوق بشر شکل بگیرد؟ «حقوق بشر» از آن جهت که مشتمل بر مجموعه‌ای از هنجارهای حقوقی است که الگوی رفتاری و الگوی نظم خاصی را اعلام می‌کند، تفاوتی با سایر دسته‌بندی‌های مفهومی حقوق ندارد و نمی‌توان هنجارها و قواعد آن را به‌صورت منتزع و مجرد از ساختارهای اجتماعی جوامع مختلف مورد بررسی قرار داد.

تجربه تاریخی متضمن این نکته است که هرگاه جامعه یک دستور حقوقی را منطبق با نیازها، خواست‌ها، فرهنگ و مناسبات خود نبیند و اصطلاحاً بین جامعه و حقوق دوگانگی پدید آید، جامعه نسبت به حقوق واکنش پردازد و خواهد داشت. «در اینجا با وضعیت "دوگانۀ فعال" روبه‌رو هستیم؛ اگر دستگاه تضمین حقوق، یعنی دولت، ناکارآمد بوده و قادر به اعمال زور^۳ به‌صورت هماهنگ و گسترده و سازمان‌یافته نباشد، جامعه ضمن مقاومت پنهان در برابر دستورهای حقوقی، به‌راحتی آنها را نقض کرده و خود قواعد رفتاری متناسب با خویش را تنظیم می‌کند. در این وضعیت، حقوق رسمی جز کالبد بی‌روحي نیست که در برابر حقوق غیررسمی (قواعد رفتاری مورد عمل جامعه) باید میرایی خود را پذیرا باشد. در چنین شرایطی طبیعی است که آرمان‌ها و الگوی نظم که مورد نظر حقوق رسمی، یعنی حقوق وضعی، است جایی برای

۱. علی، بختیار، *داعش: خشونت شرقی و نقد عقل فاشیستی*، ترجمه سردار محمدی، تهران: مرکز، چاپ سوم، ۱۳۹۵، ص ۳۶.

۲. برای مطالعه بیشتر نک به: شایگان، داریوش، *آسیا در برابر غرب*، تهران: فرزانه روز، چاپ سوم، ۱۳۹۵، مقدمه رساله.

۳. مراد، زور مشروع یا همان اعمال صلاحیت در چارچوب حاکمیت دولت است.

تحقق نمی‌یابد. جامعه سعی می‌کند با برکناری قواعد رسمی حقوقی، نظم درونی خود را چنان سامان دهد که خود می‌پسندد. این شرایط مانع از نهادینگی و ثبات و گسترش سازمان‌ها و مفاهیم حقوقی رسمی است. از عوارض این وضعیت، ممکن است "آنومی نظم" باشد. آنومی نظم در شرایطی تولید می‌شود که الگوی نظم رسمی و الگوی نظم غیررسمی در تقابل مستمر قرار می‌گیرند.^۱ در این حالت، نهادهای حقوقی، خصوصاً حقوق بنیادین نظیر کمیسیون مستقل حقوق بشر، عملاً و در دنیای واقع، به ناگزیر از آنچه هدف اصلی و رسمی و تعریف‌شده آنهاست، فاصله گرفته و حتی اهدافی کاملاً متضاد با اهداف تعریف شده رسمی و قانونی پیدا می‌کنند.

«حقوق بشر در بسیاری جوامع موسوم به جنوب، همچنان متزلزل و شکسته است، چون فرایندهای گسترده اجتماعی لازم عملی نشده است. این قاعده که نظم حقوقی محصول تجربه اجتماعی است، گویای آن است که تجربه اجتماعی این جوامع که مانند همه جوامع عمیقاً جنبه تاریخی دارد، هنوز به طور کامل محصولی به نام "حقوق بشر" را نیافریده است. نقطه بحران خیز این بحث در آنجاست که اندیشه غالب و گفتمان رایج در قلمرو حقوق بشر، در بهترین حالت به آنجایی می‌رسد که جوامع مجبور می‌شوند نوعی از نظم حقوقی را بر خود حاکم ببینند که نسبتی با ساختارهای اجتماعی آنان نداشته و کم یا زیاد با آن بیگانه‌اند»^۲ نوعی نظم حقوقی به جامعه ابلاغ می‌شود که قواعد آن حاصل تطورات درونی جامعه نیست و در بیرون از آن تولید و سپس به آن الصاق شده است. لباسی که بدون اندازه‌گیری دوخته شده و بر قامت جامعه برآزنده نیست. این یک نمونه کامل و به باور نگارنده ویرانگر از دوگانگی میان حقوق و مناسبات اجتماعی است. بنابراین، آنچه در افغانستان با آن مواجه هستیم، بحرانی دوسطحی است. سطح اول، دوگانگی هنجاری نظم اجتماعی با نظم حقوقی حاکم که آن را «نظم الصاقی» می‌توان خواند. سطح دوم بحران بر اثر تشدید این دوگانگی ایجاد شده است. یعنی، نهادهای رسمی متولی حقوق بشر نظیر نهاد ملی حقوق بشر بر اثر فرسایشی شدن تقابل مستمر با الگوهای نظم غیررسمی، دچار روزمرگی شده است. به واقع، چالش تقابل مستمر برای نهادها و افراد متولی حقوق بشر به مانند سایر نهادهای مدرن، بحران نهادینگی را به بار آورده است. کارکرد آنان در اثر این چالش دائمی دچار افت محسوس و اعمال آن کم‌اثر و کم‌کیفیت می‌شود. لذا نباید پنداشت وضعیتی که آن را «دوگانه فعال» می‌نامیم، صرفاً در بعد تثبیت هنجارها یا الگوها خود را نشان می‌دهد. بالعکس، این تقابل نهادها را بی‌اثر و منتزع خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

چنان‌که در بادی امر سخن رفت، ثبات دولت-ملت مقتدر و ساختارمند، نقشی محوری و اساسی در توزیع، بازتوزیع، حفظ، حمایت و تضمین حق‌ها دارد. از این منظر، کارآمدی دولت به کامیابی‌اش در تأمین و تضمین حقوق بشر وابسته است. کشور افغانستان از دیرباز در هر سه محور و پایه شکل‌گیری نهاد دولت با مشکلات عدیده‌ای مواجه بوده است؛ به دلیل ابهام در عناصر سازنده و ضعف ساختاری دولت، این نهاد به خوبی شکل نگرفته و لهذا نتوانسته و نمی‌تواند تضمین‌کننده حقوق بشر در کشور افغانستان باشد. عواملی نظیر منازعات تاریخی و قومی مستمر بر سر یکپارچگی سرزمینی، تفاوت‌های هویتی و فرهنگی گروه‌های مختلف اجتماعی، مشکلات اقتصادی حکومت برای ایجاد انحصار در ابزار اعمال قدرت، شخصی باقی ماندن ساختار قدرت از دلایل این نقصان هستند. مشکلات سیاسی افغانستان که از عدم ساختار

۱. نوروزی، کامبیز، *مقدمات جامعه‌شناختی اجرای مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر*، در: حقوق بشر در جهان معاصر؛ دغدغه و دیدگاه‌های حقوقدانان و فقهای ایرانی، به کوشش کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران، قم: آیین احمد، چاپ اول، ۱۳۸۸، ص ۴۷۶.

۲. همان، ص ۴۸۲.

سیاسی، حفظ نظام سنتی و فقدان قوانین معطوف به واقعیت‌های عینی جامعه نشئت می‌گیرد، پیامدهایی نظیر اخلاق در شکل‌گیری مفهوم ملت به دنبال خواهد داشت؛ زمانی که مفهوم ملت ایجاد نشده است، منافع ملی و مصلحت عمومی نزد شهروندان مفهوم پیدا نمی‌کند. همچنین فقدان تشکیلات مدون، ایجاد رقابت‌های منفی و تلاقی و تصادم افکار، روح یکپارچگی جامعه را منهدم می‌کند. با عنایت به مراتب فوق‌الذکر، از آنجا که نگارندگان حقوق بشر را پدیده‌ای سیاسی می‌دانند، بدین معنا که آن را محصول اراده‌ای سیاسی و متأثر از تصمیمات سیاسی قلمداد می‌کنند، لذا آن را در پیوند عمیق و وثیق با سه مولفه اقتصاد، امنیت ملی و انگاره‌های فرهنگی تحلیل می‌کنند. نظر به تحلیل کوتاهی که از مفهوم دولت ارائه شد، به نظر می‌رسد حکومت افغانستان فاقد توانایی تأمین مؤلفه‌های مقوم استقرار گفتمان حقوق بشر است. حقوق بشر بیشتر متکی بر توافق بن و حاکی از نگرانی‌ها و صادرات فرهنگی نیروهای خارجی و در اثر حضور مستمر آنان در افغانستان و ابتدای اقتصاد این کشور بر کمک‌های خارجی به اولویت بدلی و اجباری دولت مبدل گشته است؛ فلذا نه به لحاظ هنجاری و نه به لحاظ نهادی، پیشروی عملی، درخور تبلیغات و هزینه‌های صرف‌شده رخ نداده است. از دیگر سو، مسائل فرهنگی و اجتماعی، چالش‌هایی در متن جامعه برای مشروعیت دولت فرا پیش می‌آورد. پازل فرهنگی و قومیتی افغانستان به مثابه چالشی برای استقرار هنجارهای بین‌المللی و مانعی سدید برای کارکرد نهادی آن مانند کمیسیون مستقل حقوق بشر خواهد بود. دولت اگر بخواهد در ساحات و ولایات سنتی‌تر و مناطق غیرشهری افغانستان، به بسط گفتمان حقوق بشر و مقاومت و پیش‌روی در مسیر دفاع از حقوق افراد و نظارت بر اجرای آن بپردازد، می‌بایست بر این بحران فائق آید تا از حمایت و مشروعیت مردمی برخوردار شود؛ مشروعیتی که کمک خواهد کرد دولت بخشی از خود مردم و بخشی از باورهای آنان در مسیر زندگی اجتماعی شود و چونان نهادهای فرهنگی و اجتماعی بومی مستقر، مورد احترام، اطمینان و حمایت قرار بگیرد. جست‌وجوی تثبیت هنجاری یا نهادی حقوق بشر، بدون تغییر مناسبات اجتماعی، نه فقط بی‌حاصل است، بلکه تناقض‌های پراسیبی را به دنبال خواهد آورد که با بنیان‌های مفاهیم حقوق بشر در تضاد قرار می‌گیرند.

فلذا، چالش‌های فرهنگی و هویتی سبب عدم تکوین مفاهیمی نظیر ملت و مصلحت عمومی شده است و به دنبال آن عناصر سازنده دولت را دچار خلجان کرده و بحران مشروعیت‌گریبانگیر نهاد دولت در افغانستان است؛ افزون بر این، دوگانه فعال بین «نظم الصافی» و «واقعیت اجتماعی»، به شدت به تضعیف موقعیت قرائت رسمی و حکومتی از امور سیاسی و حقوقی دامن می‌زند. در چنین زمینه‌ای، تضمین و اجرای حقوق بشر عملاً بلامتولی خواهد ماند؛ زیرا دولت در مفهوم مدرن آن تکوین نمی‌یابد و نمی‌تواند تضمین‌کننده حقوق و آزادی‌ها باشد.

منابع

کتاب

۱. بالوی، مهدی و مهناز بیات کمیته‌ی، **دولت حق بنیاد**، تهران: مجد، چاپ اول، ۱۳۹۶.
۲. بنام، دیوید، **دموکراسی و حقوق بشر**، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۹.
۳. جیکوبز، لزی، **درآمدی بر فلسفه سیاسی نوین**، ترجمه مرتضی جیریایی، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۴. دانش‌بختیاری، محمد قاسم، **ریشه‌های بحران و راه توسعه سیاسی در افغانستان**، به کوشش ستاد پشتیبانی افغانستان، تهران: مؤسسه انتشاراتی نور، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۵. ذاکریان، مهدی، **مفاهیم کلیدی حقوق بشر بین‌المللی**، تهران: میزان، چاپ سوم، ۱۳۹۴.
۶. ذاکریان، مهدی، **همه حقوق بشر برای همه**، تهران: میزان، چاپ اول، ۱۳۹۲.

۷. رواء، اولیور، *افغانستان اسلام و نوگرایی سیاسی*، ترجمه ابوالحسن سرو مقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
۸. روحانی، حسن، *اندیشه‌های سیاسی اسلام*، تهران: کمیل، چاپ سوم، ۱۳۹۱.
۹. ساعد، نادر و همکاران، *تروریسم و حقوق بشر*، به کوشش کرسی حقوق بشر صلح و دموکراسی یونسکو، تهران: دادگستر، چاپ اول، ۱۳۸۹.
۱۰. شایگان، داریوش، *آسیا در برابر غرب*، تهران: فرزانه روز، چاپ سوم، ۱۳۹۵.
۱۱. عبدالله، نظام‌الدین، *شرح مختصر قانون اساسی افغانستان*، کابل: سعید، چاپ اول، ۱۳۹۴.
۱۲. علی، بختیار، *داعش: خشونت شرقی و نقد عقل فاشیستی*، ترجمه سردار محمدی، تهران: مرکز، چاپ سوم، ۱۳۹۵.
۱۳. قاضی شریعت‌پناهی، سید ابوالفضل، *بایسته‌های حقوق اساسی*، تهران: میزان، چاپ چهل و هفتم، ۱۳۹۲.
۱۴. لاگلین، مارتین، *مبانی حقوق عمومی*، ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی، ۱۳۸۸.
۱۵. مالجو، محمد، *چهره ژانوسی اکتبر: هاله کودتایی یک انقلاب*، تهران: آگاه، چاپ اول، ۱۳۹۷.
۱۶. محقق داماد، سید مصطفی، *دین فلسفه و قانون*، تهران: سخن، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۱۷. نوروزی، کامبیز، *مقدمات جامعه شناختی اجرای مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر در جهان معاصر: دغدغه و دیدگاه‌های حقوق‌دانان و فقهای ایرانی*، به کوشش کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران، قم: آیین احمد، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۱۸. واعظی، محمود، *بسترها و موانع همکاری بازیگران خارجی در افغانستان*، در: *افغانستان؛ یک دهه پس از سقوط طالبان*، به کوشش محمود واعظی، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، چاپ اول، ۱۳۹۱.
۱۹. وینسنت، اندرو، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.
۲۰. هاشمی، محمد طاهر، *قانون اساسی و نظام سیاسی نوین افغانستان*، کابل: فرهنگ، چاپ دوم، ۱۳۸۹.

پایان نامه

۲۱. ساجدی فومنی، محمد، «موانع تعیین موازین بین‌المللی حقوق بشر در نظام داخلی»، رساله دکتری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
۲۲. محمدی، عبدالعلی، «سازوکارهای حقوقی تاسیس دولت مدرن و موانع کارآمدی آن در افغانستان»، رساله دکتری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.

References

Books

1. Abdollah, Nezamoddin. *A Brief Explanation of Afghanistan's Constitution*, Kabul: Saeed, First Edition, 2015. (in Persian)
2. Ali, Bakhtiar. *ISIS: Eastern Violence and Critique of Fascist Reason*, Translated by: Sardar Mohammadi, Tehran: Markaz, Third Edition, 2016. (in Persian)
3. Balavi, Mehdi and Mahnaz Bayat Komitaki. *The Right-Based State*. Tehran: Majd, First Edition, 2017. (in Persian)
4. Bentham, David. *Democracy and Human Rights*, Translated by: Mohammad Taghi Delforouz. Tehran: New Pattern, Second Edition, 2010. (in Persian)
5. Danesh Bakhtiari, Mohammad Ghasem, *Roots of Crisis and Paths to Political Development in Afghanistan*, Edited by: Afghanistan Support Headquarters, Tehran: Noor Publishing Institute, First Edition, 1996. (in Persian)
6. Ghazi Shari'at Panahi, Seyed Abolfazl. *Essentials of Constitutional Law*, Tehran: Mizan 47th Edition, 2013. (in Persian)

7. Hashemi, Mohammad Taher. *The Constitution and the New Political System of Afghanistan*, Kabul: Culture, Second Edition, 2010. (in Persian)
8. Jacobs, Leslie. *An Introduction to Modern Political Philosophy*. Translated by: Morteza Jiriaei, Tehran: Ney Publishing, First Edition, 2007. (in Persian)
9. Loughlin, Martin. *Foundations of Public Law*, Translated by: Mohammad Rasekh. Tehran: Ney Publishing, 2009. (in Persian)
10. Maljou, Mohammad. *The Janus-Faced October: A Revolutionary Aura with a Coup Essence*, Tehran: Agah, First Edition, 2018. (in Persian)
11. Mohaghegh Damad, Seyed Mostafa. *Religion, Philosophy, and Law*, Tehran: Sokhan, First Edition, 1999. (in Persian)
12. Norouzi, Kambiz. *Sociological Premises for Implementing the Universal Declaration of Human Rights*. In: *Human Rights in the Contemporary World; Concerns and Perspectives of Iranian Jurists and Clerics*. Edited by: the Islamic Human Rights Commission of Iran. Qom: Ahmad's Ritual, First Edition, 2009. (in Persian)
13. Rouhani, Hassan. *Islamic Political Thought*, Tehran: Komeil, Third Edition, 2012. (in Persian)
14. Roy, Olivier. *Afghanistan, Islam, and Political Modernism*, Translated by: Abolhassan Sarv Moghadam, Mashhad: Astan Qods Razavi, 1990. (in Persian)
15. Sa'ed, Nader, et al. *Terrorism and Human Rights*, Edited by: UNESCO Chair for Human Rights, Peace, and Democracy, Tehran: Dadgostar, First Edition, 2010. (in Persian)
16. Shayegan, Daryoush. *Asia Against the West*, Tehran: Farzan Rooz, Third Edition, 2016. (in Persian)
17. Va'ez, Mahmoud. *Contexts and Barriers to Cooperation Among Foreign Actors in Afghanistan*, In: *Afghanistan; A Decade After the Fall of the Taliban*. Edited by Mahmoud Vaezi. Tehran: Strategic Research Center of the Expediency Council, First Edition, 2012. (in Persian)
18. Vincent, Andrew, *Theories of State*, Translated by: Hossein Bashirieh, Tehran: Ney Publishing, 1992. (in Persian)
19. Zakarian, Mehdi. *All Human Rights for Everyone*, Tehran: Mizan, First Edition, 2013. (in Persian)
20. Zakarian, Mehdi. *Key Concepts of International Human Rights*, Tehran: Mizan, Third Edition, 2015. (in Persian)

Article

21. Ibhawo, Bonny. "Between Culture and Constitutional Evaluating the Cultural Legitimacy of Human Rights in the African State", *Human Rights Quarterly*, John Hopkins University Press, Volume 22, 2013.

Thesis

22. Mohammadi, Abdol-Ali. "Legal Mechanisms for Establishing a Modern State and Their Ineffectiveness in Afghanistan." PhD Thesis, Tehran: *Shahid Beheshti University*, 2014. (in Persian)
23. Sajedi Foumani, Mohammad. "Obstacles to Defining International Human Rights Standards in Domestic Systems." PhD Thesis, Tehran: *Shahid Beheshti University*, 2014. (in Persian)